هفته نامهٔ

مجاهد

وآنان که در راه ما با جان و مال جهاد کنند محققاً آنان را به راه خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکو کاران است
قرآن کریم

ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان

ویژهٔ سالگرد شهادت قهرمان ملی

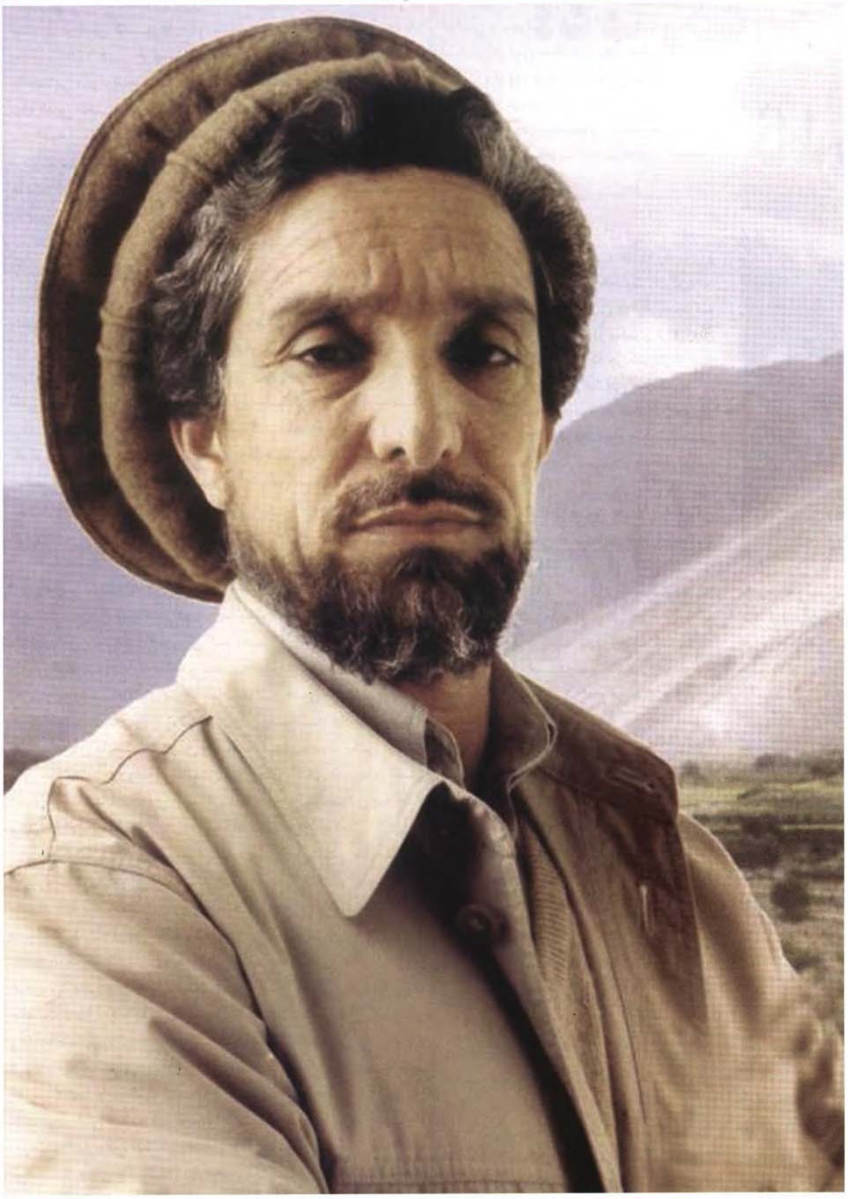
دور ششم –سال دوازدهم – شمارهٔ بیستم و سوم ۱۷ سنبله ۱۳۹۲ ۳ ذوالقعده الحرام ۱۴۳۴ - 8 September 2013



شهید برای صلح قربانی می دهد نه برای جنگ، همه قهرمانان شهید ما، در رأس انجنیر احمدشاه مسعود مظهر صلح خواهی بود.

از سخنان رهبر شهید

هفتهٔ شهید و سالگشت شهادت مسعود بزرگ را گرامی میداریم



پیام جمعیت اسلامی افغانستان

به مناسبت هفتهٔ شهید و دوازدهمین سالگرد شهادت قهرمان ملی

در نخست جمعیت اسلامی افغانستان فرا رسیدن سالروز شهادت قهرمان ملی شهید احمدشاه مسعود و هفتهٔ شهید را به کافهٔ ملت مجاهد و شهید پرور تبریک و تسلیت گفته و مقام شهادت را گرامی می دارد.

از هفتهٔ شهید همه ساله در سراسر کشور درحالی تجلیل می شود که با گذشت هر روز مردم افغانستان شاهد از دست دادن عزیزان خود هستند. تجلیل از هفتهٔ شهید در حقیقت روز قدردانی از خون هایی ریخته شدهٔ است که برای بقا و نجات یک کشور و یک ملت مظلوم به ثمر رسیده است. آغاز هفتهٔ شهید مصادف است به ۱۸ سنبله سالروز شهادت قهرمان ملی کشور، شهید احمد شاه مسعود. درست ۱۲ سال پیش در همین روز کوردلان سیاه اندیش سرو رعنایی آزادگان را زمینگیر کرد و مردم افغانستان را در سوگ نشاند. در هجدهم سنبله شهید احمد شاه مسعود به ظاهر توسط دو تروریست انتحاری و در اصل در فرایند یک توطیهٔ استخباراتی بین المللی و منطقه یی در حالی شهید شد که مردم افغانستان از هر لحاظ در تنگنا و محاصرهٔ سیاسی، نظامی و اقتصادی قرار داشتند.

جبههٔ مقاومت به رهبری استاد شهید و قهرمان ملی یگانهٔ مرجع امید برای رهایی از اوضاع اسفبار آن روزگار بود که همهٔ آزاد اندیشان و آزادی خواهان کشور را از سراسر افغانستان در یک نقطهٔ مشترک به منظور رهایی افغانستان دور هم جمع کرده بود. تلاش ها برای نجات افغانستان پس از شهادت آمر صاحب مسعود کما کان تحت زعامت و رهبری خردمندانهٔ شهید صلح استاد برهان الدین ربانی ادامه یافت و جبههٔ حوزهٔ مخالف طالبان و حامیان شان، بیش از پیش با روحیهٔ عالی در دفاع از تمامیت ارضی و نوامیس ملی به رسالت دینی و میهنی خود ادامه دادند.

درست آن روز های تلخ گذشت و در هفتهٔ شهید از شهادت قهرمان ملی و سایر شهدای کشور در حالی تجلیل صورت می گیرد که با گذشت ۳۳ سال هنوز سلسلهٔ کاروان شهداء ادامه دارد و مردم افغانستان فرزندان عزیز خود را در راه عزت و سربلندی افغانستان از دست می دهند.

شهید استاد برهان الدین ربانی رهبر جهاد و مقاومت مردم افغانستان دو سال پیش نیز با دستان ناپاک دشمنان داخلی و خارجی در یک توطیهٔ ناجوان مردانه به شهادت رسید. پیش از شهادت استاد، مردم أفغانستان عزیزانی زیادی را مانند کاظمی شهید، عبدالحق شهید، حاجی عبدالقدیر شهید، سید خیلی شهید، محمدداوود داوود شهید، شاه جهان نوری شهید، عبدالمطلب بیک شهید، احمدخان سمنگانی شهید، انجنیر عمر شهید، ملک زرین شهید، خان محمد خان مجاهد شهید و... را از دست دادند که هر کدام از سرمایه های عظیم معنوی و استوانه هایی قوی برای دفاع و سازندگی بودند.

جمعیت اسلامی افغانستان در حالی که در از دست دادن رهبر فرزانه پروفیسور برهان الدین ربانی و فرماندهٔ نستوه قهرمان ملی، شهید احمد شاه مسعود همواره سوگوار است و جای شان را خالی احساس می کند، به روح پرفتوح سایر شهداء در هفتهٔ شهید، درود و دعا می فرستد و از خداوند منان برای همهٔ شان طلب آمرزش را دارد. جمعیت اسلامی افغانستان بدین مناسبت یک بار دیگر از کسانی که فریب دشمن را خوردند و برای نابودی مردم افغانستان کمر بسته اند، صمیمانه می طلبد، دست از برادرکشی و خون ریزی برداشته، به پروسهٔ صلح بپیوندند، تا دیگر شاهد کشته شدن عزیزان، ویرانی کشور و نگرانی مردم مان نباشیم.

و من الله توفیق
صلاح الدین ربانی
رئیس جمعیت اسلامی افغانستان

در هفتهٔ شهید به آرمان های شهداء توجه شود ص۲

خاطرهٔ اولین آشنایی من با مسعود ص۲

احمدشاه مسعود چگونه مَردی بود؟ ص۳

یک اکلیل گُل برای همه شهداء! ص۵

به یاد مسعود
درخشانترین چهرهٔ حماسه آفرین آخر قرن ص۶

مجاهد
ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان
مؤسس: شهید استاد برهان الدین ربانی
سال تأسیس: ۱۳۵۷ خورشیدی
ناشر : دفتر فرهنگی
زیر نظر هیأت تحریر
آدرس:وزیر محمد اکبرخان سرک۱۵کوچه B5خانه نمبر۲۶۲
شمارهٔ تلفن:۰۷۸۸۴۰۸۶۳۵/ ۰۷۷۲۰۳۶۴۱۲
Website: www.mujahedweekly.com
E-mail: Mujahid1357@Yahoo&hotmail.com

سرمقاله

در هفتهٔ شهید به آرمان های شهداء توجه شود

باز با ورق خوردن تقویم، هفتهٔ شهید و سالروز شهادت سپهسالار دو دورهٔ پرافتخار جهاد و مقاومت، قهرمان ملی کشور فرا رسید. مسعود بزرگ در اثر یک توطیهٔ استخباراتی شامل برخی کشورها - دوازده سال پیش از امروز در ۱۸ سنبلهٔ ۱۳۸۰ هـ. خ توسط دو فرد انتحاری بنام خبرنگار با جابجایی مواد انفجاری در کمرهٔ فلمبرداری شان، در خواجه بهاء الدین تخار - به شهادت رسید. به مناسبت هفتهٔ شهید، به همه آنانی که از دوران جهاد و مقاومت تا کنون، بصورت فردی و دسته جمعی به شهادت رسیده اند، روح همه را شاد و جایگاه شان را از بارگاه خداوند (ج) بهشت برین مسئلت می نماییم.

هفتهٔ شهید، یاد آور دوره های جهاد مردم شجاع ما در برابر تجاوز ابرقدرت زمان - اتحاد جماهیر شوروی سابق - و یادآور قهرمانی، ایثارگری، مقاومت و مهاجرت های مردمان وطن دوست کشور ما در مبارزه با تروریزم بین المللی است.

ملت سرافراز ما در تمام ادوار تاریخ در برابر هر زورگویی سرتسلیم خم نه نموده، بلکه مردانه وار حتی با نثار کردن خون شان به دفاع از دین، نوامیس ملی، حفظ ارزش ها و تمامیت ارضی کشور بپا خاسته و در نهایت شاهد پیروزی را در آغوش کشیده اند که به شکست متجاوزین انجامیده است. شکست انگلیس و اتحاد شوروی متوفی، شاهد این مدعا و تاریخ زندهٔ کشور و مردم ماست که با خط درشت ثبت گردیده.

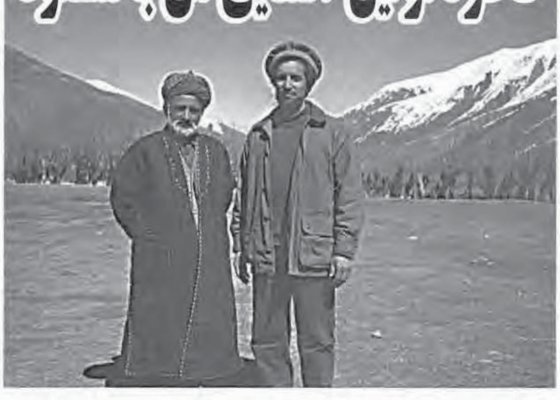
اما هفتهٔ شهید از ما چی می خواهد؟ این هفته یاد آور آنست تا آرمان های شهداء را به باد فراموشی نسپاریم، خُرسندی شهداء بر این است تا رهروان آنها، تعقیب کنندهٔ راه ایشان باشد. در صورتی که رهروان راه شهداء در برابر راهی که شهداء انتخاب و تعقیب نموده بودند، بی تفاوتی اختیار نمایند، معامله گری ها در برابر خون شهداء صورت گیرد، خیانتی ست بس بزرگ، در برابر ملتی که جانبازانه قیام نمودند و جان دادند تا وطن و مردم زنده بمانند. یکی از رمز های عزت ملت ها، وفادار ماندن به آرمان های شهدای شان است اما متأسفانه تعدادی از سران مجاهدان با رسیدن به جاه و قدرت، این آرمان های بزرگ را به باد فراموشی سپردند.

ورثهٔ شهداء و جانبازان دوره های جهاد و مقاومت از رهبران و فرماندهان تأثیرگذار این دو دورهٔ افتخار آفرین می طلبند تا به جانبازان و بازمانده گان شهداء که نیاز به دستگیری دارند، توجه نمایند.

دولت در ۱۱ سال اخیر روی هر ملحوظی، تجلیل از روز های تاریخی و ملی را دست کم گرفته است. بار دیگر به مناسبت هفتهٔ شهید تأکید می نماییم تا دولت روزهای تاریخی و ملی کشور را که در حقیقت هویت کشور و مردم ماست و فراز و فرود های زیادی را بخاطر دین و وطن پشت سر گذاشته اند و بمنظور کسب این هویت صدمه های کلانی نصیب برخی مردم ما شده است، نادیده نگیرد. تجلیل از روزهای تاریخی، آشنایی نسل های بعدی به کارنامه ها و شخصیت های تأثیرگذار دوره های گذشته می باشد. هرگاه گریز از بزرگداشت چنین روزها، بهانهٔ نبود امنیت پنداشته شود، قابل قبول نیست زیرا شاهد بودیم که دولت جرگه ها و کنفرانس های کلانی را در کابل مدیریت کرده است.

به آرزوی توجهٔ دولت در ارجگذاری و بزرگداشت از روزهای تاریخی و ملی، روح همه شهدای کشور عزیزمان را شاد می خواهیم و از رهروان هدفمند رهبر جهاد و مقاومت و قهرمان ملی کشور می طلبیم تا در پی گیری اهداف شهداء، توفیق عمل نصیب شان گردد.

خاطرهٔ اولین آشنایی من با مسعود



◇ پوهنمل سید عنایت الله شاداب

چیست تاریخ ثبت خاطره ها؟
بزبان قلم ز حافظه ها

در آغازین مرحلهٔ درخشش مبارزات اسلامی سیاست عمومی بر آن بود که اشخاص متمایل به نهضت اسلامی در سطح های مختلف جوانان و سایر اقشار اجتماع، در هر منطقه و ولایتی باید با چهره های مطرح آن مناطق در پیوند به نهضت اسلامی تماس و ارتباط برقرار نموده و ازاین طریق کارهای مبارزاتی خویش را در حوزهٔ مربوط خود به پیش برند.

شهید انجنیر حبیب الرحمن مشهور به مولانا، افزون بر جایگاه شاخص و ملموسی که در میان جوانان مسلمان، شاخهٔ جوانان نهضت و حلقهٔ رهبری جمعیت داشت، از برترین چهره های شناخته شدهٔ نهضت اسلامی در حوزهٔ پروان - کاپیسا بود که جوانان و نوجوانان دارای گرایش به مبارزات اسلامی در این منطقه با وی تماس بر قرار نموده و از وی در امر مبارزهٔ خویش کسب هدایت می کردند.

شهید انجنیر مسعود از جمله آن جوانانی بود که در ارتباط با انجنیر حبیب الرحمن شهید مبارزات اسلامی خویش را در چارچوب جمعیت آغاز کرد.

حوادث بعد از کودتای سردار محمد داوود منجر به آن شد که حلقهٔ رهبری و تعداد دیگر از برادران راه هجرت را برگزیدند و شهید مسعود یکی از این جوانانی بود که راه هجرت را برگزیده و در پهلوی فراگرفتن دانش مربوط به مبارزات چریکی در عرصهٔ برقراری ارتباط با افسران نظامی نیز کار های را پیش می برد که رهبری عملیات پنجشیر هم در سال ۱۳۵۴ در ارتباط به همین پیش زمینه ها توسط انجنیر مسعود و برادران دیگر صورت گرفته است.

با یاد آوری نکات فوق حالا به بیان خاطرهٔ اولین آشنایی با مسعود پرداخته می شود:

من با تعداد از برادران از جمله انجنیر سید محمد روئین که در دوران جهاد به (آمر مجاهد) شهرت یافته بود، انجنیر شریف الله عصمت یار، استاد سید مجتبی صفوت و عمادالدین سروش برادر آمر مجاهد، حویلی را در حصهٔ اول خیرخانه کوچهٔ مسجد حضرت عمر فاروق به کرایه گرفته بودیم و در آنجا زندگی می کردیم و به طور غیر مستقیم کارهایی را در ارتباط به جمعیت هم انجام می دادیم و این حویلی در حقیقت محلی بود برای تبادل آرای برخی از برادران منسوب به جمعیت در سطح معلمین و محصلین. بعد از ختم سال تدریسی ۱۳۵۶ من برای سپری کردن رخصتی زمستانی روانهٔ چاه آب موطن اصلی خود گردیده بودم و برادران دیگر چون انجنیر روئین و انجنیر عصمت یار بنا به طبعیت کار های که داشتند، در این حویلی زندگی کرده و افزون بر کار های وظیفوی، کار های مربوط به جمعیت را، در آنجا که شرایط آنوقت اجازه می داد، به پیش می بردند.

اوائل برج حوت ۱۳۵۶ به من خبر داده شد که برادری از مرکز رهبری آمده و گزارش و هدایاتی را با خود آورده است که برادران را مطلع سازد و خودت هم در زود ترین فُرصت باید به کابل بیایی.

بر اساس این خبر با وصف آن که بیش از یک ماه به شروع درس ها مانده بود، عازم کابل شدم. بعد از رسیدن به کابل روانهٔ منزل مقصود خود به سوی خیرخانه حرکت کردم و زمانی که به دروازه حویلی رسیدم متوجه شدم که دروازه قفل است.

در این وقت بود که همسایهٔ سابقه دار ما که از اهالی اصیل کابل بود از خانهٔ خود بر آمده و بعد از احوال پرسی وی پرسیدم، عماد الدین کجاست؟ در جواب برایم گفت، دروازه را بزنید در خانه یک نفر است.

همین که دروازه را دق الباب کردم بعد از لحظاتی دروازهٔ پیاده رو باز گردید و با جوان سفید چهرهٔ روبرو شدم، بعد از دست دادن و احوال پرسی مختصر از من پرسید که، تو فلانی هستی؟ پاسخ دادم من همان هستم که نام گرفتی. سپس روانهٔ اطاق خاص مهمان ها گریده و جویایی احوال یکدیگر شدیم. نکتهٔ جالب این که قبل از پرسانی، به من تذکر داد، متوجه باشید که من در این حویلی به نام مأمور قاسم یاد می شوم که کارمند زراعت هستم.

بعد ازین آشنایی اولی جویای احوال برادران شده و از نحوهٔ کار و روابط برادران حلقهٔ رهبری نهضت در پشاور پرس و پال نمودم. برادر مسعود تصویر کاملی از وضع برادران در پشاور و موضعگیری های آن در ارتباط به قضایای کشور ارائه کرد که برای ماسخت جالب بود و اذهان همه را روشن کرد، از انشعاب گروهی از برادران تحت نام حزب اسلامی بر سرکردگی آقای حکمتیار خبر داد و عملیات پنجشیر و تصمیم گیری در مورد آن را به گونهٔ همه جانبه شرح داد.

بعد از این گزارش، خواست برادر مسعود این بود که تعداد از برادران بزرگی که در کابل هستند، خبر داده شوند که با هم نشستی داشته باشیم.

برادران عمده ای که در آن وقت در کابل حضور داشتند و از جمله اعضای تأسیسی جمعیت اسلامی در سال ۱۳۵۲ به شمار می رفتند، اشخاص آتی بودند:

داکتر توانا، سید نورالله عماد، و استاد احمدزی

همه را درین مرکزی که داشتیم خبر کردیم و همه حاضر شدند.

بعداز شروع مجلس همه منتظر گزارش برادر مسعود بودند، مسعود بعد از کسب اجازه که در رأس استاد توانا قرار داشت، گزارش کارهای برادران در پشاور را به تفصیل بیان داشته و از موضعگیری حکومت پاکستان در برابر جمعیت و رهبری آن و رابطهٔ نیک مولانا مودودی با جمعیت اسلامی و نکات دیگری به تفصیل گزارش داده و آخرین حرف او هم که سخنان خود را به آن پایان بخشید این بود که، کار برادران در کابل ضعیف است البته برادران عوامل ضعف کار را تشریح نموده که تا جایی قانع شد. مسعود در مورد وظایف دیگری که در کابل داشت در این مجلس حرفی از آن بر لب نیاورد. برادران هم درین مورد پرسانی نداشتند.

من هم در مجالس خاص که با وی داشتم با وصف آن که می دانستم کار های در ارتباط به مراکز نظامی دارد. اما از روی نزاکت درین مورد هیچگاه از وی پرسان نمی کردم.

نکته دیگرهم این که، بعد از آمدن من به کابل رفت و آمد و شر و شور به حویلی زیاد شده و برادر مسعود جای دیگری را انتخاب کرده بود که یکی از این جاها خانهٔ استاد بیرنگ مرحوم بود. و از طرف شب دو باره بر می گشت و شب را در حویلی سپری می کرد. مشغولیت های روزانهٔ او در حویلی، مطالعهٔ کتاب در ارتباط انقلاب فرانسه بود.

اما با وصف آن خانه مورد اشتباه دستگاه استخبارات مصونیت ملی آن وقت قرار گرفت در یکی از روز های آخر برج حوت حوالی ساعت چهار نماز عصر که فردای آن روز هم مسعود حرکت می کرد از طرف خشت هوختیف به طرف خانه می رفتم در نزدیکی برج برق که در نزدیک حویلی ما قرار داشت و میدان وسیع هم بود، متوجه شدم که برخلاف معمول دو تانک عسکری یکی در نزدیکی برج برق و دومی هم در عقب منزل ما در فاصلهٔ پنجاه متری قرار دارند زمانی وارد منزل شدم انجنیر مسعود همراه با انجنیر شریف الله و عماد الدین سروش در خانه بودند. برادران را از وضع اطراف حویلی خبر دادم به هرصورت همه دچار تشویش شدیم.

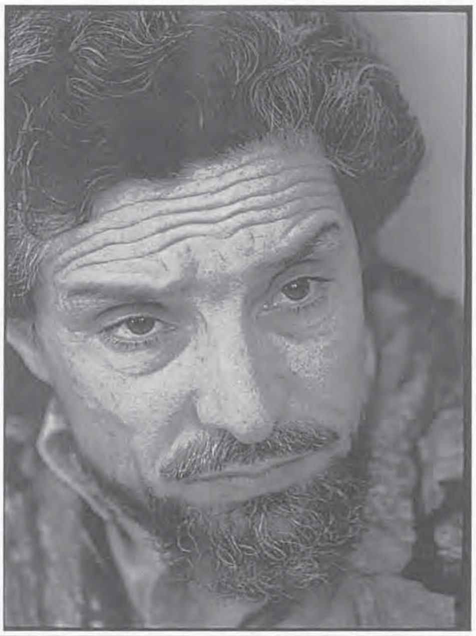
بعد از شام همین روز بعد از صرف نان انجنیر مسعود برخاست و اطراف خانه را به دقت مطالعه کرده و در عقب حویلی هم که یک نمره زمین خالی قرار داشت، مورد توجه او قرار گرفت. او در این وقت تفنگچه هم با خود داشت و آن را مورد امتحان هم قرار داد و گفت اگر حادثه ای پیش شد من از پشت حویلی خود را فرار می دهم. و شما خود می دانید که چه می کنید؟

ولی درین شب کدام حادثهٔ بوقوع نه پیوست و صبح هنگام این شب بعد از نماز صبح، انجنیر مسعود همراه با انجنیر شریف الله روانهٔ خانهٔ استاد احمد زی شده و از آنجا بنا به گفتهٔ انجنیرشریف الله در معیت کسی دیگری روانهٔ پشاور شدند.

و این بود داستان اولین آشنایی من با مسعود که به حیث یک خاطره در اختیار برادران علاقمند به این گونه خاطره ها قرار داده شد.

و من تا سال ۱۳۶۰ که در کابل بودم نامه های من از طریق اشخاص ارتباط برادر مسعود، بخاطر امنیت شخصی ارتباطی، به نام مأمور قاسم گسیل می شد.

احمدشاه مسعود چگونه مَردی بود؟



این تصویر از تصاویر دقیقی از چهرهٔ احمدشاه مسعود محسوب می شود

محمداکرام اندیشمند

احمدشاه مسعود مردی با قد متوسط مایل به بلندی بود. پوست گندمی صاف و روشن داشت. چشمان سیاه تیز بین، نافذ و کنجکاوش نظر هر بیننده ای را جلب می کرد. دارای سر بزرگ با موی مجعد انبوه و سیاه بود که در سال های اخیر سفیدی هایی در میان موی هایش به چشم می خورد. ریشش برخلاف موی سرش باریک و اندک بود.

بینی عقابی و روی استخوانی داشت. بدن ماهیچه دار و عضلانی، شانه و سینهٔ فراخ و پهن و شکم فرو رفته داشت. در مجموع ریخت ظاهری اش زیبا و جذاب بود. در لباس پوشیدن با سلیقه و پاک می نمود. لباس های روشن و بیشتر رنگ کریمی متمایل به خاکی و رنگ آبی روشن را می پسندید. در تمام روزهای دوران جهاد و مقاومت و ایام کار رسمی دریشی نظامی به رنگ خاکستری و یا سبز کمرنگ به تن داشت. دایم به سرش کلاه پکول می گذاشت که به یکطرف سر تمایل پیدا می کرد.

بیشتر اوقات به خصوص در دوران جهاد به گردنش دستمال می آویخت. در لباس پوشیدن، سخن گفتن و حرکات خویش از کسی تقلید نمی کرد. برعکس اطرافیان، همرزمان و کسانی که حتی از نزدیک او را ندیده بودند می کوشیدند تا از او تقلید کنند. زبان مادری اش فارسی بود که آنرا به لهجهٔ خاص درهم آمیختهٔ پنجشیری و کابلی صحبت می کرد. به زبان فرانسوی به راحتی سخن می گفت. زبان پشتو و اردو را می فهمید. به زبان عربی آشنا یی داشت. به ورزش علاقمند بود. ورزش صبحگاهی را ترک نمی کرد. ورزش های بکس، تکواندو، فُتبال، والیبال و شنا را یاد داشت و گاهی در اوقات فراغت به فُتبال و شنا می پرداخت.

از رنگ ها، رنگ آبی، ازغذا ها شوربا (آبگوشت)، از میوه ها، سیب و[illegible]م و از سلاح دستی کلاشینکوف را بیشتر می پسندید. در راه رفتن با تندی و استواری قدم برمی داشت. در مصافحه دست می داد و کمتر آغوش باز می کرد. از روی بوسی به جز در موارد استثنایی که مجبور نمی شد، اجتناب می ورزید. به اطفال شفقت و مهربانی داشت. با بزرگان و اهل علم و فضل با احترام و تواضع برخورد می کرد.

هیچگاه در حالت خشم و غضب سخن ناسزا، فحش و دشنام را به زبان نمی آورد. هرچند که در موقع قهر و خشم مجرم و خطاکاری را به دست خود مورد لت و کوب قرار می داد، با دوستان و یارانش صمیمی بود. و در برابر دشمنان گذشت و مدارا داشت.

با اسیران دشمن برخورد نیک و بشر دوستانه می نمود و در نگهداری آنها جداً اصول اخلاقی را رعایت می داشت. در برخورد با عام مردم با گشاده رویی و به دور از تظاهر عمل می کرد. عمل زشت و خلاف قانون و مصالح عامه را تقبیح می نمود و عاملینش را بد می دید.

از ستمگر و ستم و از فساد و بی عدالتی تنفر داشت و در برابر ظلم و بی عدالتی به شدت می ایستاد و مخالفت می ورزید. تظاهر و ریا کاری را نمی پسندید. تملق را نکوهش می کرد. در انظار عام کمتر ظاهر می شد. گپ و کلامش همیشه شفاف و کوتاه بود. اصطلاح "جان گپ" را در گفتگو با طرف به کار می برد. با اختصار و روشنی "جان گپ" را به مخاطب ارائه می کرد و از مخاطب نیز می خواست تا "جان گپ" را بگوید. گپ طرف را به دقت می شنید در گفتگوها و پرسش ها بسیار حاضر جواب بود.

قدرت درک و تفهیمش در سطح عالی قرار داشت. برای افرادی که در پای کلامش می نشستند، شخصیت جاذب و قابل اعتماد محسوب می شد. صولت و صلابت شخصیتش مخاطب را تحت تأثیر و نفوذ می گرفت. هرکسی که به او نزدیک می شد خود را در افکار و آرمان با او همآهنگ احساس می کرد، از همراهی و اطاعتش لذت می برد و به وجد می آمد. شجاعت، پشتکار و پایداری عجیب و شگفت انگیزی داشت.

هیچگاه بی روحیه و نا امید نمی شد. اراده و تصمیم محکم و غیر قابل تسخیر داشت. در برابر مسایل با عقلانیت برخورد می کرد. از پذیرش و عمل بر مبنای عاطفه و احساسات دوری می جست. از همین جهت در امور نظامی و فعالیت محاربوی به کار اطلاعاتی و کشف اهمیت اساسی می داد. در نتیجهٔ این روش شبکهٔ اطلاعاتی بسیار نیرومند و منظم را به وجود آورد. به شورا و مشورت اهمیت جدی می داد. و اغلباً بدون مشورت و دقت عمیق به کار و عملی اقدام نمی کرد.

به کتاب و مطالعه دلچسپی و علاقهٔ وافر داشت. در هر حالتی کتاب را با خود انتقال می داد و از هر فرصتی برای مطالعه استفاده می کرد. مباحثه و مناظره های علمی، سیاسی و ادبی را با دانشمندان و روشنفکران می پسندید. به شعر فارسی علاقمند بود و دیوان شعر حافظ شیرازی را اکثراً با خود داشت.

آدم سخت متدین و پرهیز گار بود. دین را عامل رهبری و کمال شخصیت انسان تلقی می کرد. نماز های پنجگانه را در وقتش با جماعت ادا می نمود. همیشه با وضو بسر می برد. قبل از رفتن ص۷

به مناسبت دوازدهمین سالروز عروج ملکوتی قهرمان ملی

سفر بی برگشت

درود بی پایان بر روح پر فتوح حضرت محمد مصطفی (ص) و درود بر روحِ مسعود بزرگ (رح) و یاران صدیقش که حتا در کاروان شهدا نیز با او پیوستند و تنهایش نگذاشتند.

درماتم مرگ ابر مرد تاریخ فاتح جنگ عدالت و انسانیت، انسانیکه در سنگر زیست و آنهم در چه سنگری؟ سنگر دفاع از عزت و آبروی افغانستان، سنگر آزاد منشی و هو مونستی، سنگر شجاعت و پایمردی.

او که مستانه و عاشقانه در کوه پایه های هندوکش در راه خدا و وطن سربازی کرد،آمریت نیک نامی را ثبت اوراق زرین تاریخ وطن نمود اگر سنگردار عادی بود و اگر به مقام وزارت و فرماندهٔ کل نیروهای جهاد ومقاومت رسید همانا هدفش ایثار و فداکاری در راه خداو وطن بود و فقط همین هدفش بود و آرمانش.

تبعیض، تعصب، اغوا و فریب، سیاست های ارتجاعی و استبدادی، یکه تازی و فرد محوری همه را مردود می شمرد و از آن تنفر داشت، به آزادی و استقلال با تماماً ابعادش عشق داشت،برای رسیدن به این آرزو مجنون صفتانه در وادی محبت در پی تأمین واستقرار نظام حق و عدالت بود، انسانیکه هرگز آرام نخوابید و آرام ننشست، هیچ سیر از خوان نصیبش بر نخاست وهرگز از زر ومال و متاع دنیا برای خویش نه اندوخت، قطعاً از فقر خود و خانوادهٔ خود نگران نبود و اندیشه ئی را از این رهگذر به خود راه نمیداد که این هم ازمیزان بلند اعتقاد او به خدا و عدالت الهی بود.

او ایمان داشت که مخلوق خدا را خدائیست که به اوشان رزق میدهد و نیز معیشت اجتماعی را فراهم میسازد واوو خانواده اش نیز شامل مخلوق خدایند و در سایهٔ او تعالی امرار زنده گی و معشیت می کنند. او کیست؟ بلی او سردار شهدا،فاتح جنگ با متجاوزین، علم بردار پرچم اسلام و آزادی، قهرمان میدان جهاد و مقاومت، فرزانه فرزند افغانستان، مسخر قلوب آنکه انسان است و مسلمان، آمر صاحب عزیز مسعو د قهرمان است.احمد شاه مسعود است، مسعود همیشه زنده، مسعود بزرگ، مسعود پر افتخار.

آه! چقدر ناتوانی قلم و چقدر بیسوادی زبان که هرگز در توانت آنچه شایستهٔ آن راد مرد است را نتوانی یافت. ای کاش توان میداشتم تا فقط او را در بد شخصیت خودش با کلمات، جملات و ادبیات که شایستهٔ شان و بزرگواری آن والا گهر، والا سرشت، جنت مکان بود یادبود می کردم.

آمر صاحب عزیز! ملت مسلمه در هر سرزمینی که اند ترا با شهکاری های عظیمت، با تفکرات والایت، تحمل و شکیبائی هایت و به آن نام نیک و پر افتخارت تکریم میکنند چرا اینقدر بزودی مردمت را رها کردی و رفتی؟ چرا این کاروان سلحشور، پر غرور و وطن دوستان واقعی یعنی رهروان صدیق راهت را در میدان خونین نبرد در حساس ترین وهلهٔبی سرپرست گذاشتی؟ آیا میدانی که امروز راه و رسم ما فراموش گردیده، همه در سردرگمی ها خود را گم کرده ائیم. آمر صاحب بزرگوار: قافلهٔ رهروانت را چیزی به جز تاریکی و سیاهی چیزی نمودار نیست و به چشم نمی خورد. نعره های آزادی، استقلال، زنده باد افغانستان، همه درگلو های مان خفه شده و یارای بیرون شدن آن در آن حد مشکل و نا ممکن گردیده است که خطرات تقابل مجاهدین با اهریمن سفاک و دشمنان سوگند خوردهٔ افغانستان در میدان های جنگ و نبرد را از خاطرات مان زدود ه است.

ای عزیز،ای غمخور، ای همسنگر، ای رهبر خردمند ومدبر کجا شدی؟ میدانم به سفری رفته ئی که دیگر برنمی گردی. اما کاش یکبار دیگر مجال برگشت تو همه چشم براهانت رامیسر می شد. و ای کاش میتوانستی سربلند میکردی و همه را به چشم خود میدیدی و انگشت حیرت به دندان می گرفتی. و با هرکدام فقط خودت محاسبه می کردی. اما اراده و تصمیم ذات الهی را قربان که به تو آن جای عظیم را که شایسته و سزاوارت بود، دوازده سال قبل انعام کرد و بخشید که آن همین جنت فردوس نعیم است که در آن خوابیده ای و سکوت خاموشی اختیار کرده ای. این جایگاه و منزلت برتو و یارانت مبارکباد!!!

آمرصاحب،آرام بخوابو یقین داشته باش که ما رهروان راه مسعود، افکار مسعود و اندیشه های خلاق مسعود هستیم و سرانجام انتقام خون پاکت را انشاء الله خواهیم گرفت... روحت شاد،راهت سبز، لشکرت عظیم.

والسلام

د.ا.ا

مسعود د روسي ښکيلاک پر خلاف، د جهاد د سنګر اتل



شفیق

افغانستان دهغه تاتوبي نوم دی چې تاریخ یې له سربښندنو او میړانو ډک دی، اولادونه یې په قرباني، ورکولو، اتلولیو او سربښندنو کې شهرت لري، د ویاړونو تاریخ لري، حماسي زیړوي، غلیمان ماتوي اویادونه پریږدي، سرونه ښندي خو دښمن ته یې نه ټیټوي، هر یرغلګر ماتوي او ارادې یې شنډوي او ازادۍ ګټي. خو زمونږ د افغانانو بدمرغي داده چې ګټلې ازادۍ بیرته نشو ساتلی او د پردیو په اشارو په خپلو کې سره پریوځو مګر یو بل نشو زغملای.

د تېرې پیړۍ وروستۍ دوه لسیزې، د افغانانو لپاره لکه ددې پیړۍ د لومړۍ ربعې په څیر د ویاړونو ډک یادونه لري؛ ځکه پدې موده کې د هغې امپراتورۍ زور د افغان میړني ولس د تاریخي جهاد په برکت اوبه شو چې په تزاري روسیه کې په (۱۹۱۷ م) کال د کارګري انقلاب د بریالیتوب راهیسې د ماتې نه منونکي انقلاب سندره یې زمزمه کوله او د ګرمو اوبو په لورې لرلې هاند کې افغانستان د پخواني شوروي اتحاد لپاره هغه مړۍ وګرځیدله چې لدې مخکې تیرې کړې مړۍ یې هم ورسره بیرته قی او راوګرځولې.

د پخواني شوروي اتحاد د ښکیلاک پر خلاف څوارلس کلن جهاد کې افغانانو د یو نیم میلیون څخه د ډیرو انسانانو ککرې د خپلې ازادۍ لپاره وښیندلې او د وخت د پیاوړې امپراتورۍ په وړاندې بې وسلې افغانانو دا ثابته کړه چې د معنوي قوت په وړاندې مادي قوت نشي ټینګیدلای. د کمونیزم پر خلاف سپیڅلی جهاد کې شهید شوی هر افغان، د افغانانو د سترګو تور او پر افغان ولس حق لري چې د پاکو هېلو د تحقق لپاره یې یادونه ژوندی وساتو.

چې پدې لړ کې د جهاد د ګرم سنګر اتل احمد شاه ((مسعود)) ددغه ستر تاریخي جهاد هغه پیاوړی څلی دی چې د څوارلسو کلونو په اوږدو کې محکم او هسک پاتې شو او د خپل قایدانه بصیرت په لرلو سره یې د هیواد په شمالي ولایتونو کې د وخت د تاړاک او لاسپوڅي رژیم پر خلاف د جهاد سنګر ګرم وساته او له یوې ورځې څخه بلې ته پکې ښه وځلیده.

شهید مسعود د خپلو فطري استعدادونو له مخې یوازې یو جهادي قوماندان نه وو؛ بلکې یو داسې سر لښکر وو چې د عسکري پوهې او جبهه ایزو جګړو د مهارت لرلو تر څنګه د غټ سیاسي بصیرت او فرهنګي تشخص لرونکی هم وو. نوموړي د جهاد په اوږدو کې په خپل قایدانه بصیرت سره وکولای شو چې په شمالي ولایتونو کې د ځان لپاره ښه ملګري پیدا او په سلګونو ځوانان وروزي څو یې تر خپله څنګه ودروي. هسې خو د افغان جهاد په اوږدو کې د جهادي قوماندانانو له ډلې ډیر داسې قوماندانان پیدا شول چې د عسکري پیاوړتیا تر څنګه یې علمي او ديني تشخص لرلو خو د مسعود له نورو څخه ځانګړتیا او د کامیابۍ راز پدې کې وو چې مسعود د مجاهدینو فرهنګي روزنه او سمبالونه د جهاد د لیکو لپاره یوه بنیادي اړتیا پیژندله او له همدې امله یې کوښښ کاوه چې ورسره د تړاو لرونکو ځوانانو لپاره په جبهاتو کې د فرهنګي ودې زمینې برابرې کړې. او ځوانان په نورو قوماندانانو د فکري او فرهنګي غناء له مخې برلاسي وروبخښله.

همدارنګه مسعود په خپلو جبهاتو کې د عقیدوي درسونو په ترتیبولو سره وکولای شو چې د سنګر ملګري مجاهدین یې د هیواد د نورو برخو د مجاهدینو په پرتله ديني او سیاسي پوهه ولري او دغه کار له هیواد څخه بهر د هغو لوړو زده کړو لاسته راوړونکو لپاره هم ښه بستر برابر کړ چې د خپلو زده کړو لاسته راوړلو وروسته د جهاد ګرمو سنګرونو ته یې تلل غوښتل. خو د هیواد په پاتې سیمو او ولایتونو کې نورو قوماندانانو دغه بصیرت نه لرلو او ډیر ځلې به د هغوی لخوا د زده کړو لاسته راوړونکو سره د ښه چلند نه لرلو لامله د هغوی جبهې د پوهو او فرهنګي خلکو څخه خالي وې.

مسعود په عسکري ډګر کې د خپلو مجاهدینو لپاره د جنګي تکتیک په ورښودلو کې د نظري لارښوونو تر څنګه د عملي او تطبیقي درسونو ورکولو او د نقشې له مخې د عملیاتو د پلانونو په تطبیقولو کې د ځانګړې تګلارې لرونکی وو. او ډیر ښه تدابیر یې کارول، چې دغه کا رهم د نوموړي په نظامي ډګر کې د ښه ځلیدو او تفوق لامل وګرځید او له مسعود څخه یې یو افسانه جوړونکي چریکي قوماندان او محبوب قاید جوړ کړ.

د مسعود د کامیابۍ او ښه ځلیدو راز یو دا هم وو چې مسعود یوازې نظامي قوماندان نه وو؛ بلکې د لرلې سیاسي پوهې په برکت یې د یو لارښود حیثیت لرلو او دغه کار نوموړي ته په هیواد کې دننه د نورو قوماندانانو سره د پرله پسې اړیکو ساتلو او هم د سیاسي او جهادي رهبرانو سره د اړیکو ټینګولو لامل شو؛ د خپلې پراخې جبهې د هر مجاهد په زړه کې یې ځانګړې احترام او ځای لرلو؛ خو د له شهادت وروسته یې ځای ډکوونکو دغه مقام ونه ساتلی شو او هغه عقیدت او احترام چې د جبهاتو مجاهدینو یې د خپل دغه قوماندان په وړاندې لره، لده وروسته بل چا لاسته رانه وړای شو.

همدارنګه مسعود د خپل جهادي رهبر تر څنګه د ځینو نورو جهادي رهبرانو سره د ښو اړیکو پالونکی وو. او جهادي رهبرانو ته د نوموړي درنښت هم ددې لامل شو چې مسعود ته دغه رهبران اهمیت ورکړي او باور پرې وکړي چې همدې کار د مجاهدینو کابل ته د ننوتلو په وخت کې په ده باندې د جهادي رهبرانو د باور او د کابل د واک لاسته راوړلو زمینه برابره کړه؛ په ځانګړې توګه د طالبانو هیواد ته د راتګ پر مهال او بیا د هغوی د واکمنۍ د پراخیدو په نتیجه کې چې کله د ګاونډي پاکستان په مرسته طالبانو وکولای شو، د هیواد له نورو سیمو څخه (د ځینو جهادي قوماندانانو د بې لاریو او د ولس سره د هغوی له بد چلند څخه د تنګیدلو لامله) کابل ته ننوځي او د شمال په لورې هم د خپلې واکمنۍ د غزیدو لړۍ پیل کړي، نو د ځینو جهادي رهبرانو، د هغه وخت د مهمو دولتي شخصیتونو او ځینې مهمو قوماندانانو لپاره له کابل څخه د ویستلو او د طالبانو پر خلاف د مقاومت د پراخه سنګر د جوړولو د بنیاد کریدت هم نوموړي ته ځي چې بیا د مسعود اړونده او ورسره متعهد جبهات او په ځانګړې توګه د پنجشیر جبهه وه چې د طالبانو د پیاوړې حرکت پر وړاندې سپر واقع شول او د مقاومت د پیاوړي څلي په توګه یې د پاکستان د برلاسۍ څخه د مجاهدینو په ژغورلو کې خپل له بصیرته ډک نظامي رول ولوبولو؛ چې د دوه اړخیز باور په نتیجه کې یې مسعود ته یو رهبري کوونکی تشخص وروبخښلو. او ښایې دا وړتیا د هیواد په نورو سیمو کې د بل جهادي قوماندان سره نه وه.

مسعود د خپلو مجاهدینو سره د یو نږدې او باوري دوست په څیر رویه لرله چې له همدې امله یې هڅول چې د لوړو زده کړو لپاره په نوبت سره له جبهاتو څخه تعلیمي ادارو ته هم ولاړ شي. او ډیر ځلې یې د هغوی لپاره مادي امکانات هم برابرول، چې د نوموړي دغه کار د جهاد په دوران کې د عامو مجاهدینو د روزنې لپاره د یوې پیاوړې ډلې د برابریدو لامل شو او مسعود ته یې کوم کار چې ددې لامل شو چې د ځینو بهرنیو کړیو په مرسته (وړاندې لدې چې مجاهدین بیا هیواد ته راننوځي او د امریکا او لویدیځي نړۍ په ملاتړ یو پراخ بنسټه حکومت جوړ کړای شي) مسعود د یو منظم او دقیق پلان له مخې له صحنې لیرې کړای شو. روح یې ښاد.

به آرمان شهداء خیانت و جفا ...

سیاسی نیز از شهداء و آرمان آنان به شکل قمار سیاسی استفاده می شود. شهدای عزیز کشور در حالی که به عهد خود وفا کردند و رفتند اما در کشور هنوز جنگ ادامه دارد، حضور اجنبی ها در چارچوب نیروهای بین المللی کمک (آیساف) و اشکال مختلف دیده می شود. طالبان افغانستانی به کمک خارجی های (جهان وطنی) نظم و امنیت را بر هم می زنند و روند تحول را به چالش می کشند. در نظام کنونی فساد ادای به اوج رسیده است، از توزیع عادلانهٔ قدرت و ثروت نشانی دیده نمی شود و همه چیز در انحصار یک عدهٔ از افراد افزون طلب و سود جو قرار دارد. کمک های بیرونی که به هدف توسعه کشور صورت می گیرد، حیف و میل می شود. میزان بیکاری و فرار مغزها ادامه دارد. با گذشت هر روز کشت کوکنار و کشتار مردم افزایش یافته است.

احکام دین اسلام در عمل محل تطبیق ندارد. قانون اساسی که متأثر از منابع معتبر ملی و بین اللمی است برای عدهٔ قابل پذیرش نیست. نقض حقوق زنان و کودکان در کشور به اشکال مختلف صورت می گیرد. سرمایه های ملی از سوی زورمندان غصب می شود.

با این همه اوصاف متأسفانه ما در حالی از هفته شهید تجلیل به عمل می آوریم که این همه نا بسامانی ها طی سال های اخیر ادامه دارد، اهداف و آرمان های شهدا را دلالان قدرت نادیده گرفته اند و بر منفعت ها و موقعیت های شخصی و گروهی بیشتر اهمیت داده می شود.

در حالی که شهدای ما در راه آزادی، عدالت، برابری و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور تمام هستی خود را فدا کردند، تا وطن و مردم آن زنده و جاودانه بمانند. وارثین شهداء و مردم شهید پرور این کشور این را خوب می دانند که اگر امروز ما زنده ایم و کشوری به نام افغانستان داریم و زیست و زندگی می کنیم و با سربلندی افتخار از جهاد و مقاومت مردم افغانستان یاد می نماییم، بدون شک از برکت خون شهداء و دلاوری و فداکاری های بی نظیر آنان در راه اسلام و سربلندی این سرزمین است.

اگر ایثارگری و از خود گذشتگی شهداء نمی بود، امروز نه حکومت بود و نه نظام و نه این همه سازهای تکوینی و سرمایه های باد آورده.

بناءً تجلیل از شهداء به معنای باورمندی به آرمان هایی آنان و رفتن به مسیری باید باشد که شهدای ما در آن مسیر روان بودند و جان های خود را از دست دادند. در غیرآن صورت، انجام مراسم تشریفاتی از شهداء نمی تواند پویایی و پایایی را در حرکت های سیاسی و اجتماعی ما به ارمغان آورد.



پیوند مسعود و حافظ

◇ به قلم: دکتر محمد کاظم کهدویی
مسؤول رایزنی فرهنگی ایران در کابل

عشقت رسد به فریاد گر خود به سان حافظ
قرآن زبر بخوانی باچارده روایت

هیجدهٔ شهریور ماه (سنبله) سالروز شهادت احمدشاه مسعود، است. در موضوعات فراخوان مقاله برای کنگره گرامیداشت یاد آن شهید به موضوعی بر خوردم که تاملی در آن مراواداشت تاذکری از آن شهید و عشق و علاقه او به خواجهٔ شیر از به میان آورم و بدین بهانه نکاتی را عرضه بدارم.

نخستین بار نام احمد شاه مسعود را از رادیو ها شنیدم و در روزنامه ها خواندم، از او به عنوان سردار بزرگ در جبهه های نبرد یاد می شد. فرماندهی ها و نبردهای آن شهید را همواره می شنیدم و شاهد دلاوری های وی در عرصه های مختلف، از طریق رسانه های گروهی بودم، خبر شهادتش را نیز از رسانه ها شنیدم و به حق هرکس که نامی از او شنیده بود، متاثر و اندوهگین می شد.

زمان سپری شد تا این که اتفاق خدمت در کشور دوست و برادر افغانستان افتاد. سومین روز حضور در این کشور بر مزار آن شهید در پنجشیر حاضر شدم. سخن از رشادت ها و توانایی های وی بسیار بود، اما دوستی نکته ای بیان کرد که من تا آن زمان از آن بی خبر بودم، و مرا به تفکر واداشت و لحظاتی گوی که روحم با روح او گره خورد، و آن شعق و علاقهٔ وافر وی به غزل های خواجه شیراز، حافظ شیرین سخن بود. شعر حافظ تنها کلماتی موزون و مقفی نیست، تنها یک احساس نیست، روح است، عشق است، زندگی است، دین است. وقتی کسی با شعر حافظ مانوس شد، گویی که از درون او را می سازد و روح او را سرشار از عشق و معنویت می سازد. شعر حافظ انسان ساز است و مانوس بودن مسعود با اشعار وی، از او چهره ای دیگر ساخته بود. معمولاً کسی که تمام وقت باجنگ و جبهه و دفاع و حمله و تک و پاتک سروکار داشته باشد، روحیه ای خشن در او ایجاد می شود که همه چیز را از دوربین رزم و نبرد مشاهده می کند، اما و قتی تندی و صلابت و خشونت را با لطافت های ادبی همراه کرد، از او شخصیتی دیگر می سازد، شخصیتی دارای روح عطوفت و ظرافت و رقت قلبی که برای او ایجاد می شود همگان را به حیرت وا می دارد.

از جمله وسایلی که همواره در جیب و کوله بار شهید احمدشاه مسعود، کتاب حافظ بود و گاه و بیگاه برای خود و همراهان غزل می خواند و تفال به حافظ می زد. برای نگارندهٔ این سطور که خود علاقه ای وافر به اشعار حافظ دارد و همواره در سفر و حضر با آن مانوس است و در کلاس های درس هم، حتی اگر غیر ادبی هم باشد، ترجیحاً ابتدا و انتهای کلاس را باغزل حافظ همراه می سازد، لطافت روحی شهید کاملاً محسوس است و او را درک می کند.

وقتی انس با حافظ بود، این سخن حافظ در دل می نشیند و در جان و روحش اثر می گذارد و او را اهل خلوت می سازد:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ
از یمن دعای وی و ورد سحری بود

یا آن جا که می فرماید:

حافظا درکنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بود ذکرت دعا و ختم قرآن غم مخور

و آنان که اهل تعویدند و دعای هیکل می نویسند، می دانند که حافظ چگونه می سراید:

حافظ تو این سخن ز که آموختی که یار
تعوید کرد شعر تورا و به زر گرفت

یا:

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلیست
تا نپنداری که احوال جهانداران خوش است

یا:

زهی همت که حافظ راست کز دنیا و از عقبی
نیاید هیچ در چشمش بجز خاک سرکویت

شهید احمد شاه مسعود را غزلی خوش آمده بود که مدام آن را می خواند و علاقه ای عجیب به آن داشت، وقتی به عمق آن غزل نگریسته می شود، روحی دارد که گویی آدمی با خواندن آن، به طریقی دیگر راهنمایی می شود. آن جا که خیل عاشقان و عشقبازان است و همواره ذکر خیر آن عاشق دلسوخته را برزبان خواهند داشت. آیا مسعود شهید، امروز و امروزها را در غزل حافظ که نجوا می کرد، دیده بود؟ یا حافظ او رابه وادی دیگرش رهنمون ساخته بود؟ وقتی که د رکنار قرآن شریف و حمد خدای پاک، غزل حافظ را می خواند و عاشقانه اشک می ریخت، بدون شک اگر هر اهل دلی، اهل سیاستی، مرد جنگی، صاحب قدرتی، صاحب شوکتی، صاحب مالی، آمری، معینی، ناظمی و... با تنها همین غزل حافظ آشنا و مانوس باشد، چنان لطافت روحیی و ظرافت اندیشه ای برایش به وجود می آید که گویی همه چیز را فراموش می کند و به یک چیز می اندیشد که آن معشوق راستین ازلی است که همه از اوییم و به سوی او می رویم.

نقل آن غزل حافظ به تمامی در این جابی مناسبت نیست و بی گمان حلاوت سخن حافظ هر اهل دلی را به وجود خواهد آورد:

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید
یا تن رسد به جانان یا جان زتن بر اید
بگاشی تربتم را بعد از وفات و بنگر
کز آتش درونم دود از کفن بر اید
بنمای رخ که خلقی واله شوند وحیران
بگشای لب که فریاد از مرد و زن بر اید
جان بر لب است و حسرت در دل که از
لبانش نگرفته هیچ کامی جان از بدن بر آید
از حسرت دهانش، آمد به تنگ، جان
خود کام تنگدستان کی ز آن دهن بر اید
بر بوی آن که در باغ یابد گلی چو رویت
آید نسیم و هردم گرد چمن برآید
گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان
هرجاکه نام حافظ در انجمن بر آید

بیهوده نیست که شهید را با این غزل و در مجموع غزل های حافظ، انسی دیگر است و خلوتی دیگر، چراکه نجات از غم ایام هم با همین انس ات و شب زنده داری و راز و نیاز با خالق یکتا:

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود
که زبند غم ایام نجاتم دادند

وقتی شعر دل انگیز حافظ خوانده شود، چون سخنش از دل برخاسته، لاجرم بر دل می نشیند و از زرق و برق دنیا باز می آید و دراین باز آمدن و آزادگی روحی و جسمی، به عیش و عشرت حقیقی دست می یابد:

حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی
باشد که کوی عیشی در این میان توان زد

اصولاً ورود به وادی شعر و ادب، روحانیت و معنویتی ایجاد می کند که سرانجام آدمی را به طریق انبساط و سلوک رهنمون می شود.

نمی توان عارف و سالکی را دید واحوال او را خواند و او را صاحب اشعار وکرامات ادبی ندانست. از کهن ترین عارفان و ادب پروران این سرزمین، خواجه عبدالله انصاری، تاسنایی غزنوی و مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی و امیر خسرو دهلوی و نظامی گنجوی و حافظ شیرازی و عبدالرحمن جامی و دیگر بزرگان علم و ادب، انسی که داشتند، ابتدا با قران کریم و سخنان رسول گرامی اسلام و دیگر اولیا الله بود و سپس شیوای خود، حاکم بر سرزمین دلها می شدند و هرکسی به نوعی از آنها بهره می برد:

کار خود گر به خدا باز گذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

ابوالقاسم هجویری و ذکریای ملتانی و خواجه معین الدین چشتی و خواجه نظام الدین اولیا و جلال الدین تبریزی و امثالهم، سراسر شبه قاره را با قدرت معنوی خویش فتح کردند و حاکم سرزمین های دل های خدا جویان گردیدند که هرکدام از آنها زیارتگاه اهل دل و معرفت و عشق و ایمان است. آنان که سرمایهٔ ایشان لقمه ای نان خشک بود و سلاح شان دستی که به دعا بلندی می شد و زبانی که به دعا می گشت و دلی که با یک آه، شوکت ستمگران رادر هم می ریخت.

صبحدم از عرش می امد خروشی، عقل گفت
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند

بدون شک راز ماندگاری یاد و خاطرهٔ مسعود شهید را باید در معنویت او که برگرفته از کلام الهی و اشعار نغز و شیوای حافظ است، جستجو کرد. گذشت و مردانگی و مناعت طبع و ازادی خواهی و عشق و محبت را همه باید در پرتو اندیشه های عرفانی آن خواجآ بزرگ دانست که مسعود با به کارگیری آنها، چهره ای دیگر از خود برجای گذاشت و نام و یاد خود را جاودان ساخت.

یکی از شاعران معاصر ایرانی می گفت: اتفاق را سفری هوایی، سه ساعت در کنار مسعود بودم. برایش شعر می خواندم و او هر لحظه شاداب تر و بشاش تر می شد، و او نیز غزل حافظ می خواند و آن چنان با الفاظ زیبای خود و با احساس عمیق، اشعار را می خواند که گویی با بجانش آمیخته بود. سفر خیلی زود به پایان رسید و با آرزوی دیداری دیگر همدیگر را بوسیدم، ولی دیگر هرگز آن دیدار میسر نشد و به قیامت افتاد.

در خاتمهٔ سخن، غزلی دیگر از خواجهٔ شیراز که مسعود علاقه یی بدان داشت و بسیار می خواند، بی مناسبت نیست، تقدیم می شود:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیزهم نخواهد ماند
من ارچه در نظر یار خاکسار شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند
چو پرده دار به شمشیر می زند همه را
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند
چه جای شکر وشکایت زنقش نیک و بد است
چو بر صحیفهٔ هستی رقم نخواهد ماند
غنیمتی شمر ای شمع! وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
توانگرا! دل درویش خود به دست آور
که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند
براین رواق زبرجد نوشته اند به زر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد
که بر در کرمش کس دژم نخواهد ماند
ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند

یک اکلیل گل برای همه شهداء!

◇ ابوبکر سبزوار

وقتی دوست گرامی ام ثامر زنگ زد و گفت که هفتهٔ شهید را در پیش رو داریم، از خودم پرسیدم که آخرین باری که بیاد شهیدان افتادم و مطلبی نوشتم کی بود؟ شش ماه قبل؟ یکسال قبل؟

این درست است که فراموشی هم نعمتی است و اگر ما قادر به فراموش کردن یاد عزیزان از دست رفته نمی بودیم، زنده گی چیزی جز ذکر مصیبت نمی بود و مفهوم خود را از دست می داد اما در مورد شهداء نباید چنین باشد زیرا آنها نمرده اند. مگر خدای بزرگ نفرمود که شهداء را مرده نپندارید؟

چه حکمتی در این آیات قرآن وجود دارد که شهیدان زنده اند و روزی خواران خوان بلاکیف خداوند جل جلاله اند؟ قران برای نزدیک کردن فهم چگونگی زنده بودن شهیدان به ذهن ما، واژهٔ «عنده ربهم یرزقون» را بکار می گیرد زیرا در ذهن ما، کسی که می میرد، روزی اش قطع می شود. بنا براین شهادت مرگ نیست و شهید نزد خداوند روزی دارد.

پس وقتی شهید زنده است، راهی که وی بخاطرش خون خود را فرو ریخت نیز راهی نیست که فراموش گردد. اگر شهید زنده است، راه وی نیز، پی گرفتن راه یک زنده است.

عجیب است که ما هر سال هفته ای را به نام هفتهٔ شهید تجلیل می کنیم ولی در عمل، راهی را که شهیدان بخاطرش جان های خود را فدا کردند، وسیله ای برای داد و گرفت مادی و مقام و منصب قرار می دهیم.

شهیدان جهاد مقدس ما، هدفی جز برقراری نظام اسلامی در افغانستان نداشتند. آنها بر علیه تجاوز بیگانه قیام کردند و با حصاری از سر های نترس خویش، این کشور را از چنگ دشمن آزاد کردند. این راه آنان بود که ما باید پی می گرفتیم اما... آیا ما به این راه وفادار باقی مانده ایم؟

ما بودیم که با جنگ بر سر قدرت، آرمان های شهیدان را به خاک یکسان ساختیم... شهدای ما با خون خویش تجاوزگران را از کشور بیرون راندند اما ما با اقدامات نا عاقبت اندیشانه، زمینه ساز حضور بیش از پنجاه کشور در سرزمین آزاد شده توسط مجاهدان و شهیدان شدیم.

امروز حامیان تجاوز شوروی، یاران خود و قاتلان شهدای ما را شهید می خوانند اما مصلحت اندیشی های ما در حدی است که برای خوشحالی آنان، ما نیز با آنان هم آواز می شویم و شهید داکتر نجیب الله می گوئیم ولی در عین حال هفتهٔ شهید را هم گرامی می داریم و گویا از شهدای حماسهٔ جهاد این ملت یادبود بعمل می آوریم!

می گویند حامدکرزی این سرزمین را خانهٔ مشترک همه افغان ها ساخت. ما باید گذشته ها را فراموش کنیم و همدیگر خود را تحمل نماییم. آیا این سخن به این معنی است که همه آنچه که گذشت باید فراموش گردد و حتی یادی هم از آن بعمل نیاید؟ اگر چنین است پس خون شهداء چه ارزشی دارد که قاتلان شهداء تقدیر شوند و یاد از شهداء فقط بشکل سمبولیک در گذاشتن اکلیل گل منحصر شود؟

در هفتهٔ شهید ما وقت زیاد برای یادبود از شهدا نداریم زیرا همه به فکر انتخابات هستیم تا در حکومتی که در آینده بمیان می آید، مقامی از آن ما باشد. نباید با ذکر وقایع گذشته، یاران امروز را از دست بدهیم. در کار زار انتخاباتی شهداء رای نخواهند داد و ما به رای افراد زنده نیاز داریم که نباید رای آنها را از دست بدهیم. ما به حمایت آنها نیازمندیم تا در انتخابات پیروز شویم... برای شهداء یک اکلیل گل کافیست!!

به یاد مسعود،

درخشانترین چهرهٔ حماسه آفرین آخر قرن



□ **نوشتهٔ: ملکزاد**

سخن از قهرمان نامدار و با اعتبار معرکه های خونبار و پرافتخار جهاد و مقاومت مردم کشور ماست؛

از یلِ نام آوریست که در تمامی عرصه های نبرد مردانه رزمید و حماسه های پرشور و بی شماری آفرید و بدین وسیله در دل مرد و زن وطندوست و آزادیجو و عاشق پیشهٔ این دیار، مأوا گزید.

بزرگمردی که سال های متمادی با جهاد و مقاومت دلیرانه اش، فراتر از مرز های جغرافیایی خطهٔ مرد خیزش کسبِ محبوبیت کرد و توفیق به دست آوردن گواهی نامهٔ تقدیر و تمجید جهانیان را رفیق خود ساخت.

آری، سخن از قهرمان ملی کشور: احمد شاه مسعود است، سپه سالار نامداری که دوازده سال می شود، سیمای نورانیش را ظاهراً در نقاب خاک کشیده، اما چون شهید راه خداست، به مصداق فرمودهٔ قرآن، زنده ایست از زمرهٔ زندگان جاویدی که هر شام و سحر؛

گل با «او» صفا و رنگ و بو می گیرد
از داغ «او» ماهتاب رو می گیرد
هنگام غروب در مصلای شفق
خورشید زخون «او» وضو می گیرد.

او، روزگاری دراز مرجع امید مردم بلاکشیده و رنج دیدهٔ خود بود. درخت تناور چنین "امید" زمانی بیشتر ستبر شد و به گسترش شاخ و پنجه پرداخت که در حساس ترین و دشوارترین شرایط، در میدان خونین معرکه با سپاهِ سیاه جهل استوار ماند و مردانه و با قامت رسا در افتاد و به تنهایی جلو دار گشت و نگذاشت رایت پرافتخار مقاومت برزمین افتد و کشور در اسارت بیگانه ای دیگر درآید!

درست در روزگاری که ابر سیاه یأس تقریباً همه جای کشور را پوشانیده بود و بسا از به کام رسیدگان و مسند گزیدگان امروزی، کار وطن را تمام شده می انگاشتند و غنودن در بیغوله های دیگران را غنیمتی بزرگ برای خود و خانواده های شان می پنداشتند! به نحوی که از نظر بسیاری ها – همان گونه که در آغازین روز های اشغال کشور توسط روس های خونخوار پنداشته می شد- امیدی برای رزمیدن و دفاع از شرف و عزت و آزادی وجود نداشت، اگر داشت، کم بود؛ آنهم با موجودیت سرسلسله جنبان مقاومت (مسعود).

آری، بسیاری از آوارگانی که از بدِ حادثه به نقاط مختلف گیتی پناه آورده بودند، به شمول اکثر کشورهای همسایه، با شناختی که از مسعود بزرگ، قهرمانی و دشمن شکنی و درایت او داشتند، چشم رجاء را نخست برکرم خدا و سپس به ابتکارات آن یل نامدار و دوست داشتنی دوخته بودند.

به هر پیمانه ای که سایهٔ سهمگین یاس و دلسردی ناشی از بسط اختناق آدمکشان در دل ها بیشتر چیره می گشت، ورد زبان ها این جمله امید بخش بود که : " بنگریم که لطف و کرم خدای کار ساز و تدبیر مسعود بزرگ چه خواهد کرد؟"

چه روز های دشواری بود آن روز ها! همه جا و همه روز، سخن از جنگ و نبرد بی امان، سخت، خونین و وحشت آفرینی بود، نبرد های بنیاد برافگنی به وسیلهٔ پدیده های شوم شیطانی در لباس انسانی، و همه جا زمزمهٔ مقاومت سرسختانه و دلیرانه ای بود به رهبری ابرمرد نام آور و با ابتکار: مسعود بزرگ، مسعود قهرمان...!

و آن سوی دیگر، هیچ روزی را نمی شد سراغ کرد که در آن سخن کریه و نکبتبار جنایت، جنایات گوناگونی نظیر کشتن و بستن و سوختن بی گناهان و بیچارگان و قطع اشجار و انهار و صدها جنایت دیگر به وسیلهٔ مثلث شوم موسوم به طالب و القاعده و آی ایس آی به گوش نرسد. مسلماً در چنین یک جو سیاه و حاکمیت شرایط نهایت دردبار و حسرتبار، کار این ابرمرد میدان کارزار، مزید بر مقاومت جانانه، ناراحتی های بی حد و حصری بود که از سوی دشمنان دولت قانونی افغانستان به رهبری پروفیسور برهان الدین ربانی و دشمنان مردم و وطن به خون آغشته، باکمال نامردی و شقاوت تحمیل می شد.

درست در همین اوضاع خونین و نهایت بحرانی و در بحبوحهٔ نگرانی های گسترده و بی پایان مردم، در پهلوی یورش های بی رحمانه و کشتار وحشیانهٔ مثلث یاد شده بود که مسعود با تمامت شهامت و غرور حماسه زا، حالی ساخت که: اگر به قدر کلاه هم برای مقاومت جا باقی باشد، سلاح به زمین نخواهم گذاشت و مقاومت من در برابر اهریمنان ادامه خواهد داشت!

آیا می شد گفت شنیدن کلام امید بخش اینچنینی، عامل دیگری جز جوشش محبت و امید بیشتر به دل ها باشد و باعث تابیدن پرتو ماه عشق چنین ابرمرد در سینهٔ خستگان و بیچارگان و مظلومان و دادخواهان گردد؟

مسلماً پاسخ روشن است و به گونهٔ تابش خورشید مبرهن !

همان بود که سنگرداران وفادار او و دوستداران کشور، وظیفه و مسؤولیت خود دانستند تا بیشتر از گذشته حرمت این بزرگمرد را در مد نظرگیرند و مهر و محبت بی شائبه را نسبت به او، در دل سپارند و بیشتر از گذشته عزیزش بدارند و او را در جایگاه پیشوا و پیشتاز دوست داشتنی و از هرحیث مورد اعتماد خود قرار دهند و حتی برخی از همسایگان نه تنها او را قهرمانی از هرحیث درخور تبجیل برای مردم و این سرزمین، بلکه مدافع دلسوز مرز کشورهای خویش شناسایی کنند و مسلمانانی واقع بین در اقصای گیتی، او را مظهری از عزت و سربلندی و سپه سالار اسلام و رمز آزادی و آزادگی قلمداد نمایند!

او، این چنین توانست بزرگی و عظمت خویش را به جهان تحمیل کند، طوری که او را یگانه مرد میدان در آزمونگاه سخت ستیز با دشمن و نابغهٔ بزرگ آموزگار جنگ های گریلایی و اسطورهٔ مقاومت در جهان و درخشانترین چهرهٔ حماسه آفرین آخر قرن بشناسند.

او حق داشت با چنین القاب و عناوین مخاطب گردد و مورد تقدیر و تمجید قرار گیرد. زیرا اگر اندیشه های مدبرانهٔ او جنگ های متعدی را به بهترین اسلوبی – که هیچ جنگ آوری چون او در جهان نتوانسته از آغاز قیام تا نهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، رهبری کند- سازماندهی و قیادت نمی کرد، مشکل بود که پنداشته آید ابر قدرتی چون ارتش تا دندان مسلح روس از پای در افتد و متلاشی شود و کشورهای دربند با الهام از اعجاز جهاد ابر دلاورانی چون او به فیض رهیدگی نایل آیند...!

باید بزرگمردی چون او عامل وحشت نگرانی طماعانی به همدستی طالبان و القاعده می شد که شد و پس از انقراض ارتش سرخ، با کمال نامردی ناشی از این نگرانی کوشیدند تا او را از صحنه بردارند و به زعم خود روزکی چند در نبود او نفسی راحت بکشند!

همین بود که به تاریخ هجدهم سنبلهٔ سال سیزده هشتاد هجری خورشیدی توسط گماشتگانی بر حیات پر افتخار این سرسپاه نامدار و سرافراز اسلام و این اسطورهٔ مقاومت و شهامت و افتخار و نمونهٔ تقوی و طهارت، پایان بخشیدند و عاملان اهریمن کردار، روی شان را با این جنایت نابخشودنی، سیاه ساختند و غضب و خشم الهی را از آن خود کردند. هرچند شهادت از بزرگترین آرزو هایی بود که او همواره آن را به دل می پروراند و عاشقانه در راه آن بال می افشاند.

برماست تا یاد این مرد بزرگ همواره گرامی داریم و راه مقدسش را - که همانا حراست از اسلام و عزت و شرف و سربلندی و آزادی است- ادامه دهیم.

ما ضمن نفرین به دشمنان دین و دشمنان کینه توز این سرزمین می خواهیم با تمامت خشم و اندوه، همنوا با تارشی عزیز، آنکه به سان صاحب این خامهٔ شکسته، در نبود مسعود بزرگ "ماتم جانسوز" داشت، غمگینانه بگوییم:

راستی،
آخر ای "خصم"چه بیرحم و ستمگاری تو
چه قدر وحشی و غارتگر و خونخواری تو
آفتابی به سیاهی کشی و باکت نیست
شام غم پهن نمایی، چه سیه کاری تو
تا بکی در جگر خلق خدا تیغ زنی
تا کجا در پی قصابی وکشتاری تو
شیرمردان وطن از تو به خون می غلطند
روبهی سخت قوی پنجه و مکاری تو
نخل امید وطن را که نگون می سازی
خبرت هست دراین باغ چه می کاری تو؟
نه به دلهای به خون غرقه نمایی رحمی
نه به پروای دو صد دیدهٔ خونباری تو
عاشق سوخته جان وطن سوخته ای
می فتد از تو به خون وه چه جفا کاری تو
جان مسعود گرفتی زتن کشور وی
سوختی جان و دل ملت همسنگر وی.

این تنها مسعود بزرگ نبود که به اثر توطئهٔ ناجوانمردانه مشتی نابکار و نامرد به خاک و خون غطید، بلکه دامنهٔ چنین ماجرای خونین تا هنوز دراین خاک تر به خون ادامه دارد که شهادت ناجوانمردانهٔ رهبر فرزانه اش (استاد ربانی) و یاران گرامی اش نظیر عبدالمطلب بیگ، جنرال محمد داوود داوود، جنرال خان محمد خان مجاهد، جنرال مولانای سید خیلی، مولانا شاه جهان، فرمانده الحاج احمد خان سمنگانی و ده ها فرمانده و مدافع اسلام و وطن از آن جمله اند.

روح سپه سالار اسلام احمد شاه مسعود و روان رهبر گرامی استاد بزرگوار پروفیسور ربانی و کلیه شهدای عزیز این دیار شاد باد.

به آرزوی آنکه به برکت خون پاک این شهیدان درکشورما رأیت امن و آرامی برای همیش به اهتزاز درآید و صلح و ثبات دایمی درآن برقرار گردد.

احمدشاه مسعود چگونه مردی...

به خواب شبانه نماز تهجد می خواند. با تعبیر های افراط گرایانه و متحجرانه از اسلام مخالف بود. اسلام را دین معتدل می پنداشت و به توانایی و نقش اسلام در کمال و سعادت جامعه از راه حفظ و گسترش ارزش های اخلاقی تأکید می کرد.

او به تشکیل حکومت معتدل اسلامی و ملی در افغانستان و همزیستی مسالمت آمیز با جامعهٔ بین المللی، هم معتقد و هم متعهد بود. ثبات سیاسی را در کشور به ایجاد یک دولت ملی ممثل اراده و خواسته های عادلانه مردم در پیوند می دانست. جداً خواهان یک افغانستان با ثبات و مقتدر از لحاظ سیاسی و کشور پیشرفته و شکوفا از لحاظ اقتصادی بود. آزادی مردم و وطنش را به شدت دوست داشت. هیچگاه استقلالیت خود، مصالح مردم و منافع میهنش را با هیچ بیگانه ای به سازش و معامله نگذاشت.

تحقق صلح و ثبات در وطن، تأمین عدالت اجتماعی، رفاه مردم و پیشرفت کشور و ایجاد یک افغانستان مقتدر و مستقل آرزوهای دیرین و همیشگی اش را می ساختند.

هنگام شهادت ۴۹ سال داشت. با دختر یاورش حاجی تاج الدین در دوران جهاد در سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۸) ازدواج کرد. این ازدواج به دلایل امنیتی دور از انظار عامه صورت گرفت. تا زمان شهادت صاحب یک پسر و پنج دختر شد.

احمد شاه مسعود و تجربهٔ ...

در نتیجهٔ این جهاد و مقاومت مردم افغانستان بود که کشور های در بند کشیدهٔ آسیای میانه از زنجیر اسارت نجات یافت و کشور های مستقل از ویرانه های این حکومت استبدادی قرن بیست سر بلند نمودند. شخصیت احمد شاه مسعود، شخصیت چند بُعدی است، در حوزهٔ صلاحیت موصوف در زمان جهاد و مقاومت، مردم در کمال آسایش زنده گی می کردند و درد های خود را با وی تقسیم می نمودند و وی را بهترین دوست برای خود انتخاب می نمودند، بر خلاف سایر فرماندهان که مردم از نام و وجود آنها در هراس بودند، احمد شاه مسعود مرد صالح، مبتکر و انسان دوست بود.

در دوران جهاد و مقاومت تعداد از دانشمندان در عرصه های مختلف علوم با وی همراه بودند و در قلمرو نفوذ وی، مکتب، مدرسه، امنیت، بازسازی و آزادی بیان وجود داشته است. او نه تنها معادلات سیاسی را در سطح کشور تغییر داد و جهاد و مقاومت را به یک مکتب انسانی تبدیل نمود؛ بلکه معادلات سیاسی در جهان را نیز تغییر داد، او بود که حقیقت جهاد و مقاومت را به اروپا برد و از موضع مظلومه مردم افغانستان دفاع نمود. او با قاطعیت در پارلمان اروپایی سخن گفت و از سخنانش صداقت و راستی هویدا بود.

او مخالف هر نوع اشغال و استبداد بود، چه اشغال از سوی کشور های اسلامی بوده باشد و یا غیر اسلامی. او فرزند استقلال کشور است و نمونهٔ کاملی است از یک مبارز واقعی. احمد شاه مسعود در قلب تمام آزادی خواهان جهان قرار دارد و اکثریت مطلق آزادی خواهان جهان، وی را به احترام یاد می کنند.

امروز احمد شاه مسعود در صف مبارزانی؛ چون: صلاح الدین ایوبی کرتی، سید جمال الدین افغانی، نیلسن ماندیلا رهبر سیاه پوستان افریقا، چکوارا و مبارزانی کشور های اسلامی و عربی قرار گرفته است. احمد شاه مسعود دیگر متعلق به منطقه خاص افغانستان نیست؛ بلکه مربوط به همه مردم این کشور است و او تجربه جدیدی است در صف مبارزانی جهان و او صفحهٔ جدید را در صف مبارزان جهان برای خود باز نموده است، اگر مبارزه یی برای آزادی در جهان وجود داشته باشد، بدون شک نام وی زنده خواهد بود.

پیروی از راه و رسم این قهرمان ملی یک وجیبهٔ ملی و وطنی ما خواهد بود. نه تنها خاطره و سالگرد وی باید احترام شود؛ بلکه کارنامه های وی باید به نسل جوان که تشنهٔ آزادی و کشور خویش اند، تفهیم گردد.

اولین دیدار با مسعود شهید

فقیری – جمعه ۸ سنبله

دیروز نماز عصر را به امامت نوجوان محترم، احمد پسر مسعود شهید خواندیم. او را بعد از دوازده سال از نزدیک ملاقات کردم. به او گفتم که یادت است در مشهد در منزل شما حین آمدن محترم احمد ولی مسعود به مشهد و به همراه او به دیدن شما آمده بودیم. در آن زمان به حیث سکرتر اول جنرال قنسلگری افغانستان در مشهد بودم. او جوان روشندل، با چهرهٔ نورانی و در حقیقت، مسعود کوچک است. تمام ویژه گی های مسعود شهید در چهرهٔ یگانه فرزندش نمایان است...

از تحصیلات او پرسیدم: گفت که سال آخر علوم سیاسی را در لندن می خواند ولی هنوز خانوادهٔ او در ایران است... از خسته کن بودن علوم سیاسی سخن گفت ولی من از جالب بودن آن اطمینان دادم و گفتم با هم همفکر و هم رشته ایم.

احمد مسعود، جوان مؤدب و به چهرهٔ نورانی دارای ریش زیبا است... در همان جلسه ای که در منزل محترم احمد ولی مسعود نشستی چند روز قبل در بنیاد شهید مسعود برگزار شده بود، من شمارهٔ جدید هفته نامهٔ مجاهد را که با عکس هایی از رهبر شهید و رئیس جمهور اسبق و قهرمان ملی شهید ما چاپ شده بود، را به جلسه نشان دادم و فراخوان هفته نامهٔ را در مورد نوشتن مقالات و یا خاطره ها از آن دو شهید بزرگ، یاد آوری نمودم...

من با نام مسعود شهید از سال ها قبل آشنا بودم و در زمان تحصیل در دانشگاه کابل اواسط دههٔ پنجاه و شرایط مخفی مبارزه، از برادرانی که در پشاور و در محیط مهاجرت قرار داشتند، با جمعی از دوستان یاد می نمودیم... پس از مهاجرت خود ما به پشاور و پس از کودتای ثور در حالی که عضو حزب اسلامی افغانستان بودم، روزها تلاش نمودم تا کسی از برادران حزب، مرا به حویلی جمعیت اسلامی ببرد تا با برادران جمعیتی نیز از نزدیک آشنا شوم...

در آن شرایط سخت و شوار، بسیار مشکل و حتی ناممکن بود که کسی از برادران حزب، آماده شود تا حویلی برادران جمعیت را از دور نشان بدهد.. من و برادرم موحد شهید که از جوانان شاعر و با احساس و خیلی مجاهد فعال و پر تحرک و از شمال کابل بود، به معرفی برادر بسیار عزیز ما آقای غلام دستگیر صائم از بدیع آباد ولایت لغمان که از مهاجرین سال ۱۳۵۴ بود، به حویلی سکندر پوره در نزدیک اشنغری پشاور، رهنمایی شدیم و برادر ما صائم از چند متری حویلی را نشان داد و برگشت و ما داخل حویلی شدیم... در حویلی مذکور برادران محترم، انجنیر محمد اسحق، عزیز مراد، مصطفی، عمرا خان، مستضعف و برخی دیگر به شمول شهید احمد شاه مسعود حضور داشتند... ما در قسمت اول به اتاق کتابخانه مانند رهنمایی شدیم و عزیز مراد را دیدم که مشغول جابجایی روزنامه های پاکستانی بود. عزیز مراد را بار اول، حدود دو ماه قبل از عملیات مسلحانهٔ ۱۳۵۴ در لغمان پنجشیر، ننگرهار و ... در زینه های جلو لیلیهٔ مرکزی دانشگاه کابل و به همراهی شهید عزیز الرحمان محصل آن وقت فاکولتهٔ حقوق و علوم سیاسی دیدم... من بعد از فراغت از مکتب و برای یک ماه جهت تفریح به ولسوالی نهرین ولایت بغلان می رفتم که برادرم مرحوم محمد قسیم فقیری در آنجا معلم بود و به تکرار از من خواسته بود تا جهت تفریح به آنجا بروم... عزیز الرحمن، به من پس از مبارزات زیاد که اول نمرهٔ صنف دوازده شده بودم، تبریک گفت و اضافه کرد که نه تنها برای اول نمره گی بلکه به خاطر وارد کردن ضربه به اول نمرهٔ سابقه به شما تبریک می گویم.



محمد نسیم فقیری و احمدشاه مسعود با جمعی برادران – پشاور پاکستان

من از صنف هفت تا چهار و نیم ماه صنف دوازده همیشه دوم نمرهٔ صنف بودم و فقط در پی فشار درس در امتحان سالانه اول نمره شدم و واقعاً یک ضربهٔ هولناک بر خلقی ها در لیسهٔ روشان لغمان بود!

این همه قصه ها و حکایات، تفصیل زیاد دارد و ان شاء الله در خاطرات خود که با تاریخ حزب جمعیت اسلامی هم دارد، به تفصیل خواهد آمد.

شاید ماه جوزا یا سرطان بود که به دیدار برادران جمعیت اسلامی رفتیم ... استاد شهید در منزل خود واقع در فقیر آباد بسر می برد و ما در سکندر پوره مؤفق به دیدن برادران شدیم...

قابل یاد آوری است که چندی قبل به همراه استاد قریب الرحمن سعید نزد داکتر قلب در سوکارنو چوک رفته بودم و آقای حکمتیار، استاد سعید را وظیفه داده بود تا مرا نزد داکتر صافی ببرد...

در آن زمان مغازهٔ اقبال از جماعت اسلامی پاکستان نیز در همان منطقه بود و استاد سعید به آن مغازه رفت و با آقای اقبال، مشغول گفتگو بود، یک برادر افغان که دارای ریش بلند بود به من به زبان فارسی دری پرسید که آیا اطلاع داری، برادران دیگر افغان هم در پشاور سکونت دارند. در پاسخ گفتم که من چندین روز به دنبال انها هستم ولی آدرس شان را ندارم! او مخفیانه از استاد سعید، آدرس سکندر پوره را داد. بعد وقتی آقای سعید متوجه شد و من سوال و جواب را با او در میان گذاشتیم. گفت که برادر نامبرده انجنیر ایوب نام دارد و از جمعیت اسلامی است. او در ادامه گفت که جماعت اسلامی با جمعیت زیاد نزدیک است، زیرا نام های آنان نیز به هم مشابهت دارند...

جای تعجب است که روابط نزدیک جمعیت با جماعت به مرور زمان دور و دور تر شد و روابط حزب اسلامی و جماعت اسلامی نزدیک و بسیار نزدیک شد! شاید برخی از برادران جمعیت در سال های اخیر جهاد، روابط زبانی و یا قومی امیر جماعت اسلامی (مرحوم قاضی حسین احمد) را با آقای حکمتیار، عمده ترین دلیل نزدیکی روابط دانسته اند، اما واقعیت این است که حزبی ها بیشتر از جمعیتی ها در ایجاد و استحکام روابط گروه ها فعال و پر تحرک بودند...

فعالیت های گستردهٔ دستگاه های، استخباراتی در آخرین سال های جهاد و به خصوص مقاومت، جماعت اسلامی را فرسنگ ها از جمعیت اسلامی دور ساخت و طوری که دیده شد، جماعت در کنار گروه طالبان قرار گرفت...

یک بار در سال ۱۳۵۱ در شهر کابل و هنگام اقامت دو ماهه در گذر گاه در مسجدی که مولوی حبیب الرحمن استاد شرعیات دانشگاه کابل امامت مسجد را به عهده داشت و بحث ها روی نام سازمان یا تحریک یا حزب ما ادامه داشت، یک زمانی از مولوی صاحب شنیدم که نام جماعت اسلامی را انتخاب کرده اند و بعداً نام جمعیت اسلامی به تصویب رسید...

بهر صورت، هنگامی که به اتاق شهید مسعود وارد شدیم در آن هوای گرم، ایشان زکام داشتند و شور چای آماده کرده بودند... ما در حالی که بسیار خسته شده و پیاده آمده بودیم با تعارفِ یک پیاله چای (شیر چای) بسیار خُرسند شدیم و زمانی که پیاله را برداشتم و چای شور را در آن گرمی سر کشیدم... این اولین باری بود که چای شور را می نوشیدم ... بعد ها در اثر زندگی با بعضی از برادران شمال افغانستان، باشور چای و عادت این مردم با آن اطلاع یافتیم ولی تا هنوز توان نوشیدن شورچای را ندارم. این اولین دیدار نزدیک من با شهید مسعود بود.

به دلیل بیماری شهید مسعود، دقایقی با ایشان بودیم و اشعار مصطفی را نیز خواندیم و با این کوتاهی دیدار ما پایان یافت.

هفته نامهٔ

وآنان که در راه ما با جان ومال جهادکنند محققاً آنان رابه راه خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکو کاران است

قرآن کریم

مجاهد

ارکان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان

- مجاهد می تواند مطالب را ویرایش کند.
- مطالب آمده مسترد نمی گردد.
- آرا واندیشه های مقالات غیر از سرمقاله لزوماً مبین آرا ومواضع جمعیت نیست.

شعار ما

رضای خداوند(ج) هدف ما
حضرت محمد(ص) رهبر ما
قرآن قانون ما
جهاد راه ما
شهادت در راه خدا
از عالی ترین آرزوهای ماست

دور ششم –سال دوازدهم – شمارهٔ بیستم و سوم ۱۷ سنبله ۱۳۹۲ ۳ ذوالقعده الحرام ۱۴۳۴ – 8 September 2013

احمد شاه مسعود و تجربهٔ جدید در صف مقاومتگران جهان



▢ **تکساری**

واژهٔ شهید، از زیباترین واژه ها در فرهنگ اسلامی است. در دین اسلام این واژه، مفهوم، مدلول و کاربرد خاص دارد. همان طوری که مجاهدین بر قاعدین در اسلام دارای منزلت و مکانت خاص می باشد، شهید راه حق دارای فضیلت و مرتبت فراوان در نزد پروردگار خویش می باشد. شهید دارای شرایط و صفات خاص می باشد. شهادت برای اعلای کلمه الله عزت و کرامت انسانی، دفاع از حریم و قلمرو اسلامی، استقرار نظام اسلامی و در کُل بازگشت به حفظ و کرامت انسانی می باشد. حدیث پیامبر اسلام "ص" است که شهید در روز رستاخیز، آرزو می کند که کاش بعد از شهادت زنده می گردیدم و در راه خدا جهاد می نمودم و شهید می گردیدم. از همین رو است که جهاد و مقاومت و شهادت تا روز رستاخیز در اسلام دوام می نماید و هیچ گاه منقطع نمی گردد؛ زیرا همواره مبارزه میان حق و باطل وجود دارد و این مبارزه در هیچ یک از مقاطع زمان از میان رفتنی نیست.

میان حق و باطل یک نبرد دایمی وجود دارد، باطل در برابر حق زوال پذیر است. باطل همان حباب های کف آب است که گاهی به وجود می آید و در برابر موج دریا از بین می رود. جهاد و مقاومت و شهادت در برابر باطل و ناروا از مناسک اسلامی است و تا روز رستاخیز این حرکت ادامه دارد؛ زیرا جهاد و مقاومت و شهادت، سپری است مطمئن در برابر باطل و ناروا.

هفتهٔ شهید که در تقویم جمهوری اسلامی افغانستان جای یافته، یک نوع ارج گذاری به مقام شهید است. افغانستان بهترین چهره های خود را برای آزادی و استقلال کشور قربان نموده است، که در راس این همه شهداء، احمد شاه مسعود قرار دارد. مسعود مبارز راه آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و بازگشت به عزت انسانی است، جای دارد که از شخصیت مسعود و سایر شهدای افغانستان که جان های خود را در راه آزادی و استقلال کشور قربان نموده اند، برای شان اتحاف دعا نمود و یاد و خاطرهٔ آنها را گرامی داشت.

جهاد و مقاومت بهترین فرزندان این سرزمین را از ما گرفت و بسیاری زنده گی مذلت بار را بر شهادت ترجیح دادند و میدان مبارزه را خالی نگذاشتند. ناموس طبیعت همواره بر چنین قربانی هایی استوار می باشد، هستند کسانی که شهادت را بر ذلت و حقارت ترجیح می دهند و در نبود چنین روحیه، جوامع بشری تسلیم ذلت و ظلم می گردد.

جهاد و مقاومت در حقیقت دست رد بر ظلم، استبداد و اجعاف است. هر وقتی چنین روحیه در میان انسان ها تهی گردد، دیگر زنده گی به پایان خود نزدیک می گردد. بعد از جنگ جهانی دوم مردم افغانستان بزرگترین قربانی را در راه آزادی و استقلال کشور خود دادند، میلیون ها انسان شهید، معلول و مهاجر، فقط به خاطر آزادی و استقلال و خود ارادیت در موج جنگ سرد از خود به جا گذاشته اند.

وقتی افغانستان به وسیلهٔ بزرگترین قدرت مارکسیستی جهان اشغال گردید، فقط روحیهٔ جهاد و مقاومت و خون و شهادت بود که کشور را از نابودی و ذلت نجات داد. این مردم افغانستان بودند که در برابر هیولای قدرت وقت رزمیدند و نه تنها کشور خود؛ بلکه تعدادی از کشور ها را از خطر این هیولای وحشی نجات دادند. یکی از قهرمان های جنگ سرد احمد شاه مسعود بود و مسعود بدون شک فاتح جنگ سرد در جهان می باشد.

ص۷

به مناسبت دوازدهمین سالروز عروج ملکوتی قهرمان ملی،

سفر بی بازگشت

ص۳

اولین دیدار با مسعود شهید

ص۷

مسعود د سره ښکیلاک پر خلاف، د جهاد د سنگر اتل

۴مخ

به آرمان شهداء خیانت و جفا شده است

◇ **نذرالله عنایت**

از هفتهٔ شهید همه ساله در سراسر کشور تجلیل می شود. تجلیل از هفتهٔ شهید در حقیقت روز قدردانی از خون هایی ریخته شدهٔ است که برای بقا و نجات یک کشور و یک ملت ریختانده شده است. آغاز هفتهٔ شهید مصادف است به ۱۸سنبله سالروز شهادت قهرمان ملی کشور شهید احمد شاه مسعود. در هجدهم سنبله شهید احمد شاه توسط دو تروریست انتحاری در جواجه بهاء الدین تخار به جاویدانه گان پیوست. در واقع تجلیل از مقام شهید و شهادت قهرمان ملی و سایر شهدای کشور پیمان بستن به آرمان ها و اهداف آن شهدای والا مقام است.

بارز ترین پیمان با شهدا، به گفتهٔ شهید صلح استاد ربانی "ادامه دادن راه آنان است.

سوال این جاست که آیا ملتی که شهید داد و بهترین فرزندان خود را در راه عزت و سربلندی کشور از دست داد، اهداف آنان در عمل برآورده شده است؟ پاسخ به این سوال باید در ابعاد فراتر از احساسات و برانگیختگی به طور واقع بینانه ارائه و یا جستجو گردد.

به باور اکثریت مردم شهداء به خاطر چند هدف عمده مبارزه کرده بودند که با گذشت ۳۳ سال این اهداف نه تنها برآوده نشده است بلکه، به آرمان آنان خیانت و جفا صورت گرفته است. وقتی می بینیم آرمان شهداء برآورده نمی شود، دیگر تجلیل از آنان تنها یاد آوری خاطرات شان است، نه آرمان و اهداف آنان.

آرمان شهداء چه بود؟

در نخست اهداف و آرمان شهداء، آزادی کشور از لوث بیگانه گان بود. حضور بیگانه ها در گذشته ها و در تأثیر گذاری سیاست، معارف و اقتصاد کشور سبب شد که مردم دست به قیام بزنند. جهاد و مقاومت در دو دورهٔ تاریخی نشانه های بودند که مردم با قامت افراشته به رهبری فرزندان واقعی این سرزمین ایستادند تا کشور از لوث بیگانه ها پاک شود.

هدف دوم، شهداء تطبیق نظام اسلامی در جغرافیای به نام افغانستان بود. تطبیق نظام اسلامی به عنوان یک نظام فراگیر و عدالت محور از اهداف عمده و عمومی ملت مبارز و شهید پرور افغانستان به حساب می رفت.

هدف سوم، توزیع قدرت و ثروت بین تمام اقشار مردم وگروه های بودند که از افغانستان بودند و در راه آزادی افغانستان به سهم خود نقش ایفا کردند.

هدف چهارم خدمتگزاری به مردم از طریق ایجاد نظام و حکومت بود. در پهلوی سایر اهداف انسانی که مردم در زمان مبارزات آزادی خواهی شان داشتند، اهداف کلی فوق به عنوان هرم های عمده شهدای این کشور بود که به خاطر آنان جان باختند. در عین حال تأمین امنیت، محو فساد، رعایت حقوق بشر، حکومتداری بهتر از دیگر اهداف جزئی شهدا به حساب می رفت. در شرایط فعلی که ما قرار داریم، دیده می شود که اهداف و آرمان شهداء در عمل تطبیق نشده و کسانی که خود را وارثین برحق می دانند، به بیراهه رفتند و از نام شهید و مجاهد سوء استفاده می کنند. حتی در بده بستان هایی

ص۴